

تابوی زنانگی

منصوره موسوی



فهرست

۷	سخن آغازین
۱۵	فصل اول: جامعه‌شناسی امر حسی
۸۹	فصل دوم: مادرانگی
۱۸۱	فصل سوم: کودک مادری
۲۲۳	سخن پایانی: بدن زنانه و از خود بیگانگی
۲۳۱	کتابنامه

سخن آغازین

«منشأ اصلی دانش در مورد آزادی، از تجربه‌ی

زندگی راده خواهد شد و نه از نظریه»

امگی هام و سارا گمیل، ۱۳۸۲، ۱۱۷۳

وقتی نوشتن کتاب را شروع کردم و در ابتدای مصاحبه‌هایم با زنان بودم، اهمیت و گستردگی آن را نادیده می‌گذاختم که بعداً با آن روبه‌رو شدم. تصور نمی‌کردم. وقتی صدای زنان را ضبط می‌کردم، انگار صدایی به صداهای جهان اضافه شده بود. غلو نمی‌کنم، این‌ها صدای زنانی بود که هر کدام نمونه‌ی خاص خودشان بودند. ضمن این‌که درد مشترکی سخن می‌گفتند؛ زن بودن. وقتی ضبط را روشن می‌کردم تا دوباره به صداهای گوش کنم و گفت‌وگوها (مصاحبه‌ها) را روی کاغذ بیاورم، این صدای زنان بود که به گوش می‌رسید. صداهایی که گاه دلم را می‌لرزاند و انگار به چشمانم می‌آورد و گاه به من قوت قلب می‌داد. آن‌ها ضعیف بودند، شکننده بودند، شکست‌خورده بودند، قوی بودند، ایستاده بودند، ساخته بودند، فرار کردم بودند، عشق ورزیده بودند، و... نمی‌خواستم این صداهای خاموش شنیدم. می‌خواستم شنیده شوند. می‌خواستم جامعه را از چشم‌اندازی زنانه تفسیر کنم. این‌که زنان معنای زندگانی خود را چگونه درمی‌یابند و موقعیت خود را به‌عنوان یک انسان چگونه تجربه می‌کنند و می‌زنند؟

بر این باورم که یکی از وظایف مهم جامعه‌شناسی، درک و دریافت

فصل اول: جامعه‌شناسی امر جنسی

تا پیش از جنبش‌های مدافع حقوق زنان به‌ویژه موج سوم فمینیسم، سخن گفتن درباره‌ی سکسوالیته (امر جنسی)^۱ زنان امری غریب بود. سیمون دوبوار^۲ در جلد سوم کتاب خاطراتش نقل می‌کند که پس از انتشار جنس دوم که به‌طور ویژه به رفتارهای جنسی زنان پرداخته تا چه حد مورد سرزنش و نكوهش از سوی مجامع علمی و فرهنگی آن روز بوده است. این کتاب اگرچه در شمارگان بسیار بالایی (۲۲ هزار نسخه) به چاپ رسید، اما نكوهش‌های زننده‌ای را برای این نویسنده به دنبال داشت. نكوهش‌ها و نه انتقادات!

این نكوهش‌ها تا حدود بسیار زیادی از آن رو بوده‌اند که تا آن روزگار تعریف امر جنسی چه در روان‌شناسی و چه در زیست‌شناسی، فقط از دیدگاه مردان و برای مردان صورت می‌گرفته است و مطالعات زنان هنوز به‌طور خاص به جامعه‌شناسی نیز راه نیافته بود. روان‌شناسی فریدل^۳ به‌عنوان روان‌شناسی علمی مطرح در آن روزگار، یک روان‌شناسی مردانه است که از درک و تحلیل روان زنانه عاجز است و غفلت کرده است. عقده‌ی الکتریکال در مقابل عقده‌ی اودیپ مورد توضیح و تفسیر چندانی قرار نگرفته است. بماند که معادل عقده‌ی ادیپ در مردان برای زنان در نظر گرفته شده است، یعنی در بهترین حالت، روان‌شناسی و زیست‌شناسی، در مطالعات مربوط

1. sexuality

2. Simone De Beauvoir

3. Sigmund Freud

به امر جنسی، از مطالعاتی که در زمینه‌ی مردان صورت گرفته بود برای زنان بهره می‌جستند و سعی می‌کردند تفاوت‌های روان و جسم زنانه را بیشتر از آن‌که به یک ویژگی خاص نسبت دهند، به ضعف و فقدان نسبت دهند.

با وجودی که از دیرباز درباره‌ی امر جنسی چه از طرف روان‌شناسان و چه از طرف زیست‌شناسان پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است، اما این پژوهش‌ها در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و مطالعات اجتماعی عمر اندکی دارند و جامعه‌شناسان اندکی هستند که به این حوزه‌ی مطالعاتی به‌طور خیلی ویژه‌ای پرداخته باشند. البته از مطالعات مردم‌شناسان درباره‌ی مردم جوامع ابتدایی که خدمت زیادی به مطالعات امر جنسی در جامعه‌شناسی نموده‌اند، نباید غافل شد.

مطالعات مردم‌شناسی مثل مالینوفسکی^۱ و مارگریت مید^۲ نوع نگاه پژوهشگران را دچار تغییرات زیادی نمود. اگر در گذشته امر جنسی حوزه‌ای مربوط به مطالعات زیست‌شناختی و یا روان‌شناختی بود، با مطالعات مردم‌شناختی وارد حوزه‌ی مطالعات علوم اجتماعی گردید. از نظر این دسته از مردم‌شناسان، امر جنسی نقطه‌ی تقابل مناسبی برای مطالعه‌ی جوامع بشری به‌ویژه خاستگاه انواع گروه‌های اجتماعی از جمله خانواده به‌شمار می‌رود. البته مالینوفسکی و مارگریت مید نه‌تنها در صدد این نبودند که با مطالعه‌ی جوامع ابتدایی به درک گذشته‌ی جوامع امروزی نائل آیند، بلکه آن را خطرناک نیز می‌دانستند. آن‌ها بر آن بودند که هر جامعه‌ی خاصی را باید با توجه به ساختارهای خودش فهمید و مطالعه نمود. مارگریت مید و مالینوفسکی با نگاه نسبی‌گرایانه‌ی فرهنگی که در همسایه‌نوشته‌هایشان موج می‌زند، آداب و رسوم مربوط به رفتارهای جنسی را به‌رغم تفاوت‌های بسیار آن با جوامع غربی مورد مطالعه قرار دادند. آن‌ها هرگز سعی نکردند این آداب و رسوم را (که بسیار عجیب و غریب به‌نظر می‌رسند)، به قالب آداب و رسوم جوامع غربی درآورند. به عبارت دیگر

1. Bronislaw Kasper Malinowski

2. Margaret Mead

آن‌ها نه تنها رفتارهای جنسی جوامع غربی را استاندارد می‌دانند، بلکه با بازشناسی متنوع الگوهای جنسی در همه‌جا و نوشتن درباره‌ی آن و معرفی آن به سایر جوامع، سهم بسزایی در نحوه‌ی مطالعات و بررسی‌های اجتماعی و نیز ایجاد نگرش همدلانه نسبت به سایر فرهنگ‌ها و جوامع ایفا نمودند.

بلوغ در ساموآی مارگریت میدان تنها به این فهم همدلانه کمک نمود که پانزده انتقادی‌اش به الگوهای رفتار جنسی و برخورد با مسئله‌ی نوجوانی و بلوغ در جوامع غربی و صنعتی، راه جدیدی در مطالعات اجتماعی گشود. او همچنین در کتاب «رابطه‌ی جنسی و سرشت در سه جامعه‌ی ابتدایی»^۱ در سال ۱۹۳۵، انواعی از تنوع‌های رفتار جنسی را در گینه نو پیدا کرد. رابطه‌ی جنسی بین مردان و زنان «ارایش» هرگز سرکوب نمی‌شد و هر دو جنس به‌نوعی از خصیلت «مادرانگی» برخوردار بودند. در بین «موندوگومورها» هم زنان و مردان به‌طور یکسان پرخاشگر بودند و در قبیله‌ی تجامبولی‌ها این رفتارهای جنسی کاملاً متفاوت و حتی متضاد با فرهنگ غربی بود. چون زنان مسلط بودند و مردان وابسته بودند.

مطالعات مردم‌شناسی به‌ویژه مطالعات مید و مالینوفسکی نقطه‌ی بطلانی بر جبرگرایی زیست‌شناسی کشید که اصرار بر ثبات امر جنسی در همه‌ی جوامع داشت. چراکه ساختارهای اجتماعی و روندهای تاریخی جوامع تغییرات عمده‌ای را در آنچه «ماهیت» نامیده می‌شود ایجاد می‌کنند، و این تغییرات از طریق تعاملات و عاملیت‌های پیچیده‌ی اجتماعی تاریخی پدید می‌آید که بنا به تجربه‌ای که جوامع پشت سر گذاشته‌اند، تفاوت دارد. طبق نظر مید بقای جامعه‌ی انسانی منوط به این است که الگویی از زندگی اجتماعی داشته باشد، که با تفاوت‌های بین جنس‌ها کنار بیاید. هرچند ظرفیت‌های تولیدمثلی بین زنان و مردان متفاوت است و حتی تکنولوژی

1. sex and temperament in three primitive societies.

نیز آن را دچار تغییر بنیادین نمی‌کند. بنابراین جوامع و فرهنگ‌های مختلف، نقش‌های جداگانه‌ای را بر اساس تفاوت‌های فرهنگی ایجاد کرده‌اند. حتی تفکیک نقش‌هایی مثل مادرانگی و پدرانگی در زن‌ها و مردها متفاوت است. امر جنسی نه فقط کنش‌هایی‌اند که ما در موقعیت‌های تعریف‌شده‌ای انجام می‌دهیم، بلکه آنچه که توانایی‌های اروتیک بدن را شکل می‌دهد و قالب می‌زند. از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت است. «همان‌قدر که جامعه‌پذیری از طریق آیین‌ها یا پوشش یا خوراک در هر فرهنگی ویژه و خاص است، جامعه‌پذیری جنسی نیز چنین است (weeks,2004: 18). این جمله در واقع اهمیت این‌که امر جنسی به چه جایی تعلق دارد را نشان می‌دهد. این‌که امر جنسی به جامعه و روابط اجتماعی و فرهنگ تعلق دارد تا طبیعت، این البته به معنای آن نیست که از ارزش طبیعت امر جنسی بکاهد یا آن را نادیده بگیرد. فی‌الواقع بدن و طبیعت آن پیش‌شرط امر جنسی است، غریزه خاستگاه طبیعی دارد، اما آنچه در امر جنسی مهم است، این است که طبیعت الگوهای زندگی جنسی را به وجود نمی‌آورد و پرورش نمی‌دهد.

در نگاه زیست‌شناسانه و طبیعت‌انگاران، امر جنسی الگویی تک و بنیادی و یکدست که طبیعت آن را وضع کرده در نظر گرفته می‌شود. این نگاه نه تنها فروکاهنده‌ی پیچیدگی‌های انسان به ساده‌ترین شکل آن است، که بر جبرگرایی ژنتیک و غریزه و هورمون‌ها مبتنی است. در حالی که در نگاه انسان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی، با مطالعه‌ی تنوع فرهنگ‌ها و جوامع به این آگاهی دست می‌یابیم که در امر جنسی (همانند بسیاری از امور دیگر (مانند خوراک و پوشش) تنوع، هنجار است و نه یکدستی و یکسانی. مطالعات مید، مالدینوفسکی، گاگون، سیمون، بلامر و کینزی^۱ همه این را تصدیق می‌کنند. (همان)

1. Gagnon, Simon, Blumer, Kinsey

فرهنگ‌ها و رسوم هر جامعه‌ای مشخص می‌کنند که در رابطه‌ی جنسی «چه کسی محدودیت اعمال کند، چگونه محدودیت اعمال شود، بر چه کسی محدودیت اعمال شود» (همان). این امر با جنسیت، سن و شبکه‌ی خویشاوندی و نژاد و کاست^۱ و طبقه‌سروکار دارد و شکل می‌گیرد. فرم‌ها و رسوم در کنش‌های بدن و آمیزش جنسی و نحوه‌ی انجام آن دخالت و نحوه‌ی انجام آن را تعیین می‌کنند. رسمی و غیررسمی بودن، قانونی و غیرقانونی بودن، مشروع و غیرمشروع شمردن و... موارد دیگری است که بر آیین‌ها و روابط جنسی از سوی جامعه اعمال می‌شود. علاوه بر این که فرهنگ‌ها و جوامع کنترل و نظارت بر امر جنسی را روا می‌دانند و آن را با هنجارها و ارزش‌های جامعه هماهنگ می‌کنند، از تأثیر طبقات اجتماعی، خرده‌فرهنگ‌های گروهی و قومی و نژادی و جغرافیایی نیز نباید غافل شد. هر کدام از خرده‌فرهنگ‌ها ارزش‌ها و هنجارهای خود را بر رفتارهای جنسی زنان و مردان در قالب محدودیت‌ها، ممنوعیت‌ها، امکان‌های خاص، مقررات و... تحمیل می‌کنند. این امر علاوه بر این که به صورت کلی صورت می‌گیرد، نوع و نحوه‌ی کنش در مورد زنان و مردان می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. یعنی علاوه بر این که خرده‌فرهنگ‌ها رفتار جنسی را به‌طور کلی برای زنان و مردان تعیین می‌کنند، الگوهای مشخص رفتار جنسی را برای هر کدام از دو جنس زن و مرد نیز به‌طور جداگانه وضع می‌کنند و بر آن کنترل و نظارت نیز می‌کنند.

به‌عنوان مثال مارگریت مید در مطالعه‌اش روی «آرپش»^۲ هیا نشان می‌دهد که «آن‌ها با دختران به‌شکلی برخورد نمی‌کنند که گویا انسان به حمایت در برابر بهره‌کشی مردان از زنان به عنوان شیء جنسی نیازمند هستند. به همین دلیل دوره‌ی قاعدگی در زنان در این جوامع مانند جوامع ما نیست که به‌عنوان نشانه‌ای خطرناک تلقی می‌شود. مردان آرپش زنان را

1. Caste

به عنوان ظرفی برای برآورده کردن لذت جویی جنسی خود نمی بینند، بلکه به آنان به چشم فردی نگاه می کنند که تمایل شان به هم به عنوان همسر به اصلی ترین وظیفه ی فرهنگی شان در قالب پرورش فرزند مربوط می شود. در این جوامع احساسات جنسی که بین زن و شوهر وجود دارد به شکل ساختاری، تفاوتی با حس علاقه ی خواهر و برادری یا والدین و فرزندان ندارد. اما شکل کامل تری از آن ها به شمار می رود. در این زمینه بزرگسالی، دوره ای از شور جفت یابی هم نیست، از سن نه یا ده سالگی دختران به نامزدی مردی درمی آیند و وظیفه ی مرد بزرگسال این است که نامزد خود را برای انجام وظایف والدین - که آن را به اشتراک انجام می دهند - آماده کند. زنان آرپش نگران این نیستند که این افراد بزرگسال ممکن است پیش از موعد یا آنان به مقاربت بپردازند، و مردان بزرگسال هم توجعی برای انجام این کار ندارند... مارگریت مید در این باره توضیح می دهد: ... آرپش ها این تفکر سنتی ما را که مردان از نظر جنسی، موجودی بی اختیار و کنترل ناپذیر هستند و زنان مسئول خواستش، تقض می کنند. در میان آرپش ها تا زمانی که این میل بیدار نشده است، مرد و جنس به طور هم زمان آن را رد می کنند و موارد استثنا را هم می پذیرند که اگر چنین موردی اتفاق افتاد، در زنان رخ می دهد. هم از زنان و هم از مردان انتظار می رود تنها در موقعیتی که برای آنان بر اساس آداب جامعه به عنوان فضای جنسی تعریف شده است، به این موقعیت پاسخ بدهند. بر اساس تعریف این جامعه، رابطه ی جنسی پاسخی به یک عامل تحریک کننده ی بیرونی است و نه یک میل و خواهش کنترل ناپذیر، با توجه به این تعریف، هم مردان و هم زنان در مواجهه با این اغواگری بی دفاع دانسته می شوند... والدین به پسران بیشتر از دختران هشدار می دهند که اجازه ندهند در شرایطی قرار بگیرند که فردی بتواند با آنان رابطه ی جنسی برقرار کند. به همین دلیل است که برای آرپش ها بلوغ یک موقعیت جسمی و فیزیکی ندارد، هر چند همچنان به عنوان نشانه ای از رشد شناخته می شود که نشان می دهد افراد آمادگی

نیازهای بیولوژیک و سازوکارهای فرهنگی و اجتماعی به شدت در هم تنیده شده اند؛ چندان که زنان نمی توانند نسبت به نیازهای بیولوژیک بدن خویش احساس خشنودی کنند و از آزادی عمل و فاعلیت برخوردار باشند. ساختارهای پدرسالارانه و مردسالارانه باعث می شوند آناتومی، سرنوشت زنان باشد. این ساختارها، علاوه بر آن، مانع می شوند که زنان بتوانند آزادانه و به اختیار، بدن خویش را شخصا مدیریت کنند و درباره ی نیازهای آن تصمیم بگیرند. این ساختارها، نشان می دهند که بدن زن نمود واقعی سلطه است. زیرا سبب شده اند در زنان احساس نوعی انفعال، دیگربودگی، انزجار و بی قدرتی نسبت به بدنشان شکل بگیرد و بدن زن چونان قاره ای تاریک، ناشناخته، وهم انگیز، ترسناک و از همه مهم تر بیگانه از خود در آید.



انتشارات مروارید

مرکز بخش: انتشارات مروارید

ISBN 978-964-6542-65-5



9 789646 542655 >

طرح جلد: فرشید خالقی